

هفت‌گانه
کلیدهای پادشاهی

کتاب سوم

بانوی چهارشنبه

گارت نیکس

ترجمه

مریم رفیعی



انتشارات بهنام



مقدمه

آخوندک پرنده کشتی تندروی سه‌دکله‌ای با بادبان‌های درخشان، کشتی خوش‌شانسی به حساب می‌آمد، چون اجازه‌ی ورود به دریای مرزی عمارت را داشت و به همین دلیل می‌توانست در هر اقیانوس، دریا، دریاچه، رودخانه و منطقه‌ی پرآبی در قلمروهای ثانویه سفر کند.

آخوندک پرنده اکنون در آب‌های آبی و عمیق دریای مرزی به سمت بندر چهارشنبه پیش می‌رفت؛ انبارهایش پر از کالاهای خارجی و بیماری‌هایی بود که از جنگال آب‌های حریص دریای مرزی بیرون کشیده بودند و کالاهای ارزشمندی هم در انبارهای عرشه‌اش داشت: چای، نوشیدنی، ادویه‌جات و تحفه‌هایی برای ساکنان عمارت. اما گنج واقعی در خزانه‌اش بود: سرفه، آبریزش، کهیر شدید و لکنت زبان‌های عجیبی که به شکل قرص، انفیه یا دستبندهای ساخته شده از آرواره‌ی نهنگ‌ها ارسال می‌شدند.

خدمه‌ی کشتی از اینکه چنین محموله‌ی مهمی را به همراه داشتند، مضطرب بودند و چشم‌های دیده‌بان‌های کشتی نگران، سرخ و خسته بود. دریای مرزی از زمان تغییر شکل ناخوشایند بانو چهارشنبه و سیلی که پس از آن ساحل قدیمی را زیر آب برده بود، دیگر امنیت نداشت، چون ظهر و غروب چهارشنبه و بسیاری از محافظان دریای مرزی از هزاران سال پیش مفقود شده بودند.

دریای مرزی اکنون پر از تاجرها و دلال‌هایی بود که گاهی دست به دزدی هم می‌زدند. بدتر از آن اینکه دریای مرزی دزدان دریایی تمام‌وقت هم داشت؛ انسان‌هایی که با موفقیت از خط توفان عبور می‌کردند و از طریق اقیانوس‌های زمینی، وارد دریای مرزی می‌شدند. این دزدان دریایی برخلاف ساکنان عمارت هنوز فناپذیر بودند، اما کمی در جادوگری عمارت خبره شده بودند و چون در کمال حماقت به طور تفننی از هیچ استفاده می‌کردند، بسیار خطرناک بودند و وقتی تعدادشان زیاد بود، وحشی‌گری انسانی و بی‌پروایی‌شان در استفاده از جادوی آغشته به هیچ، آنها را در مبارزه با ساکنان محتاط‌تر عمارت پیروز می‌کرد.

دیده‌بان‌های آخوندک پرنده در سکوه‌های بالای هر سه دکل آن مستقر بودند؛ یکی در عرشه‌ی جلویی و بقیه در عرشه‌ی پاشنه. وظیفه‌ی آنها این بود که گوش به زنگ باشند و در صورت مشاهده‌ی دزدان دریایی، آب و هوای نامساعد و بدتر از همه، چهارشنبه‌ی غرق‌شده (لقبی که ساکنان عمارت به او داده بودند) به بقیه هشدار دهند.

اکثر کشتی‌هایی که این روزها در دریای مرزی سفر می‌کردند، دیده‌بان‌هایی نالایق و خدمه‌ای ناوارد داشتند. بعد از وقوع سیل بزرگ^۱ بیش از هزار دفتر به کشتی تبدیل شده بود و خدمه‌ی این کشتی‌ها را کارگران سابق اسکله، کارمندان، رفکش‌ها، گیشه‌دارها، دستیاران حسابداری، نظافتچی‌ها و مدیران سابق دفاتر تشکیل می‌دادند. با اینکه چندین هزار سال از آغاز کار این ساکنان عمارت در کشتی‌ها می‌گذشت، آنها هنوز ملوان‌های ماهر و قابل‌ی نشده بودند. اما خدمه‌ی آخوندک پرنده با بقیه فرق داشتند. آخوندک یکی از

۱- وقتی دریای مرزی بیش از نه‌دهم اسکله‌ها، انبارها، شمارش‌خانه‌ها و دفاتر ساحلی را زیر آب برد.

چهل و نه کشتی اولیه‌ی بانو چهارشنبه بود که معمار طرح و دستور ساخت آن را داده بود. اعضای خدمه‌ی آن هم ساکنان دریانورد عمارت بودند که از ابتدا برای ملوانی در دریای مرزی و دریاهای دیگر ساخته شده بودند. ناخدای کشتی کسی نبود جز هراکلیوس سوئل^۱، پانزده هزار و دویست و هشتاد و هفتمین مقام عالی‌رتبه در داخل عمارت.

اعضای خدمه‌ی آخوندک پرنده ملوان‌های ماهری بودند و به همین دلیل وقتی دیده‌بان دکل پاشنه فریاد زد: «یه چیز بزرگ می‌بینم... البته نه اونقدر بزرگ... از سمت چپ میاد... زیر آبه!» خدمه و ناخدا مانند ملوان‌هایی حرفه‌ای و مجرب واکنش نشان دادند.

ملوان نگهبان فریاد زد: «افراد! عقب کشتی!»

دیده‌بان‌ها و ملوان‌های روی عرشه فریادزان این دستور را تکرار کردند و چند لحظه بعد پادوی کشتی که واکس زدن پوتین‌های ناخدا را رها کرده و چوب‌هایش را برداشته بود، طبل کشتی را به صدا در آورد. ساکنان عمارت از عرشه‌های پایینی بیرون دویدند؛ تعدادی از خدمه از طناب‌ها و دکل‌ها بالا رفتند و آماده‌ی باز کردن بادبان‌ها شدند؛ تعدادی هم جلوی اسلحه‌خانه صف کشیدند تا زوبین‌ها و خنجرهایشان را تحویل بگیرند. بقیه با عجله مشغول پر کردن توپ‌های کشتی (از شانزده توپ آخوندک پرنده فقط هشت توپ کار می‌کرد) شدند. اسلحه و باروتی که داخل عمارت عمل کند اغلب یا گیر نمی‌آمد، یا به ذرات خطرناک هیچ آغشته بود. باروت از چهارده ماه پیش یعنی از زمان سقوط سه‌شنبه‌ی عبوس کمیاب شده بود. برخی می‌گفتند ساخت آن متوقف شده است و شایعات دیگر حاکی از این بود که باروت‌ها را برای نبرد با لرد آرتور مرموز، ارباب فعلی عمارت پایینی و قلمروهای ثانویه ذخیره کرده بودند.

ناخدا سوئل روی عرشه‌ی پاشنه ایستاد و ملوان‌هایش را تماشا کرد که توپ‌ها را با سر و صدای زیاد روی عرشه‌ی جلویی به صف کردند. ناخدا سوئل از ساکنان بسیار قدبلند عمارت بود که همیشه اونیفورم یک دریاسالار اهل روستایی کوچک در یکی از دنیا‌های بسیار کوچک قلمروهای ثانویه را می‌پوشید، اونیفورمی به رنگ آبی آسمانی که کمر تنگی داشت و چند رشته‌ی طلایی از شانه و سرآستینش آویزان بود، طوری که ناخدا سوئل بیشتر از بادبان‌های سبزرنگ کشتی‌اش برق می‌زد. ناخدا از معاون اولش (ساکنی که مثل او قدبلند بود، اما از نظر خوش‌قیافگی به پای او نمی‌رسید) پرسید: «جریان چیه، آقای پانیکین؟»

پانیکین در گذشته در اثر انفجار هیچ موها و یکی از گوش‌هایش را از دست داده بود و زخم‌های عمیقی روی جمجمه‌اش داشت. گاهی کلاه پشمی بنفش‌رنگی را به سر می‌گذاشت، اما همکارانش می‌گفتند این کلاه ظاهرش را وحشتناک‌تر از قبل می‌کرد.

پانیکین دوربینش را به ناخدا داد و گفت: «یه موجود زیرآبی از سمت چپ به طرفمون میاد. طبق محاسبات من حدود چهل پا طول داره و سرعتش خیلی زیاده؛ حدود پنجاه میل^۲».

ناخدا دوربین را بالا برد و گفت: «که این طور... فکر کنم... بله! بانو یه پیغام برامون فرستاده. آقای پانیکین، به افرادت بگو اسلحه‌هاشون رو زمین بذارند و ترتیب یه مهمونی کوچیک رو برای استقبال از مهمون عزیزمون بدنند. راستی، به آلبرت^۳ بگو پوتینام رو بیاره.»

آقای پانیکین فریاد زنان دستورات لازم را داد و ناخدا سوئل

1. Pannikin

۲- یا گره دریایی، معادل ۱۸۳ متر. م.

3. Albert